باسمه تعالی

درس شماره17

۳/۹/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**خبر واحد(استدلال بر آیۀ نبأ)**

**مفاد آیه**

صحبت سر آیه نبأ بود که آیا دال بر حجیّت خبر عادل واحد هست یا نیست؟ خب من به نظرم یک بحثی را اینجا در عنوان مقدمه این بحث مطرح می‌کردیم تا روشن بشود که آیا این آیه مفادش چی هست؟ آن این است که از آیه شریفه هم صدرش و هم آیه بعدی استفاده می‌شود که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم مایل بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به آن مفاد این خبر عمل کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به مفادش عمل نمی‌کند و خداوند سبحان اشاره می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نباید به درخواست نادرست اصحاب عمل می‌کرد. خب سؤال این است آیا اصحاب که درخواست داشتند به این خبر عمل بشود با وجود شک در صحت و سقم این خبر به این خاطر می‌گفتند با وجود اینکه نمی‌دانیم این خبر راست است دروغ است چی هست؟ باز هم بر طبقش عمل بشود این شکلی بوده؟ قطعاً این طور نبوده خبری که راستی‌اش از دروغی‌اش مشخص نیست گوینده‌اش هم فاسق هست که عقلاء فاسق را موضوع برای حجیّت نمی‌دانند با این حال بگوییم که افراد می‌گویند حتماً باید بر طبق او عمل بشود اینکه حتماً این طور نیست آن این است گاهی اوقات حساسیت خبری که یک مخبری می‌آورد باعث غلیان احساسات می‌شود اصلاً از اینکه این مخبر عادل است، فاسق است و امثال اینها انسان غفلت می‌کند یقین می‌کند که کأنّ خبر راست است می‌خواهد زودتر چیز کند در واقع این تعبیری که در بعضی از کلمات مفسرین هست که مراد از نبأ خبر عظیم الشأن هست اگر مراد از نبأ هم حقیقتاً خبر عظیم الشأن نباشد در مورد نزول آیه خبری که ولید بن عقبه اخبار داده خبری بوده که نسبت به او نمی‌شده سکوت کرد باید نسبت به او عکس العمل

نشان داد و این حساسیتی که نسبت به این خبر وجود دارد که حتماً باید نسبت به این خبر عکس العمل نشان داده بشود باعث می‌شود احساسات را به غلیان به جوشش بیاورد اشخاص کأنّ اطمینان می‌کنند، یقین می‌کنند و توجه نمی‌کنند که این خبر ممکن است مطابق واقع نباشد. بنابراین این آیه «فَتَبَیَّنُوا» ارشاد به یک نکته‌ای هم هست ارشاد به این هست که خبر فاسق اقتضاء علم‌آوری ندارد اگر خبر فاسق در یک جایی شما دید علم آورده باشد این ناشی از یک جنبه‌های احساسی قضیه است والا یک کسی تأمل کند و توجه بکند که فاسق است البته فاسق با توجه به آن معنایی که قبلاً هم عرض کردیم فاسق یعنی کسی که رادع از کذب ندارد کسی که در جاهای دیگر دروغ می‌گوید رادعی خدایی برای جلوگیری از دروغ خب اینجا ممکن است دروغ بگوید هیچ زمینه‌ای بر این نیست که حتماً راست بگوید که ممکن است تعمد کذب داشته باشد بنابراین شما نباید اطمینان برایتان حاصل بشود کأنّ «فَتَبَیَّنُوا» ارشاد به این هست که خبر فاسق اقتضای علم‌آوری ندارد این مفهومش این می‌شود که خبر عادل اقتضای علم‌آوری هست و این هیچ ربطی به آن بحثها ندارد که خبر فاسق یا عادلی که شک داریم حجت هست یا حجت نیست امثال اینها. اصلاً موضوع خبر مشکوک نیست موضوع این هست که خبر نباید خبر فاسق نباید منشأ علم بشود این شأن در خبر فاسق نیست بنابراین به نظر می‌رسد که حتی اگر مفهوم به نحو سالبه جزئیه هم بخواهید بر این قضیه بگیرید مفهومش این هست که خبر فاسق، یعنی منطوق این می‌شود خبر فاسق اقتضاء علم‌آوری ندارد مفهومش این می‌شود که خبر عادل فی الجمله یک چنین اقتضائی را دارد اما اینکه حالا اگر علم نیاورد حجت هست حجت نیست آن بحثها به نظر می‌رسد که ربطی نداشته باشد این است که من تصور می‌کنم با توجه به این نکته حتی مفهوم لقبش هم یعنی لقبی هم که در این جمله هست این چیزی به نحو سالبه کلیه استفاده بشود، جزئیه استفاده بشود، هر چی استفاده بشود ربطی به بحث حجیّت خبری که مشکوک الصدق و العادلة هست ندارد فوقش این است که می‌خواهد بگوید اقتضاء علم‌آوری در خبر عادل هست همین طور هم هست یعنی خبر عادل اگر اقتضاء، نمی‌خواهیم بگوییم که بالفعل علم می‌آورد

می‌گوید خبر فاسق اصلاً زمینه اینکه علم بیاورد در آن وجود ندارد ولی این زمینه در خبر عادل وجود دارد البته این زمینه گاهی اوقات به خاطر بعضی جهات خارجی به فعلیت نمی‌رسد شرایطی دارد برای اینکه این زمینه به فعلیت برسد که در آن هم به فعلیت نمی‌رسد ولی در خبر فاسق اصلاً، اصل اقتضاءش وجود ندارد این است که فکر می‌کنم این نشود از این آیه حجیّت خبر عادل را اصلاً استفاده کرد حالا این محصل عرض ما در مورد مفهوم وصف بود. اما در مورد مفهوم شرطی که در این آیه شریفه ذکر شده در مورد مفهوم شرط خب عمده بحث این هست که یعنی بحث کبروی وجود دارد که آیا شرط مفهوم دارد یا شرط مفهوم ندارد؟ به نظر ما شرط ذاتاً مفهوم ندارد مفهوم داشتن شرط به خصوصیات مورد بستگی دارد. توضیح اینکه آن چیزی که ادوات شرط وضعاً دالّ بر آن هست ببینید حالا من چند جور جمله را به کار ببریم ببینید آیا وجداناً ما در این جور جملات تجوّز می‌بینیم می‌گوید «إذا اجنبت فغتسل»، «إذا اجنبت فغتسل» معنایش این نیست که وقتی جنب نشدی مثلاً مسح میت کردی غسل نکن این مفهوم که ندارد «إذا اجنبت فغتسل» و «إذا مسست المیت فغتسل» این جور هست. یک موقعی هست نه می‌گوییم که مثلاً اگر جاهایی که شرط مثلاً مفهوم دارد بعضی جاها شرط مفهوم دارد بعضی جاها شرط مفهوم ندارد بعضی آیا در این جاهایی که مثلاً شرط مفهوم ندارد انسان احساس می‌کند که یک نوع مجازیتی در ادوات شرط رخ داده، هیچ احساس تجوّزی نمی‌شود اما آنجا‌هایی که شرط مفهوم دارد آن از قرائن خارجیه و ویژگی‌های مورد هست توضیح ذلک اینکه در موارد شرط گاهی اوقات متکلّم در مقام بیان احکام مترتبه بر شرط است «إن ظاهرت فأعتق رقبة» می‌خواهد بگوید ظهار چه احکامی برایش مترتب می‌شود خب اینجا مفهوم جمله ما دارد ولی غیر از این مفهوم مصطلح معنایش این است که هنگام ظهار غیر از عتق رقبه چیز دیگری واجب نیست نه چیزی به عنوان قید عتق رقبه واجب هست نه چیز مستقلی که مستقل از عتق رقبه باشد واجب باشد این ربطی به این ندارد که آیا وجوب عتق رقبه در غیر صورت ظهار هم هست مثلاً کسی که روزه‌اش را تعمد به ترک داشته باشد و افطار عمدی کرده

باشد آن عتق رقبه برایش واجب هست واجب نیست به آنها کاری ندارد همین حالا ما گاهی اوقات در مسئله «إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة» این طور می‌گفتیم، می‌گفتیم ظاهر «إن ظاهرت فأعتق رقبة» این است که متکلّم در مقام بیان تمام الوظیفه هست و همین ظهوری که متکلّم در مقام تمام الوظیفه هست باعث می‌شود که بین «إن ظاهرت فأعتق رقبة» با «إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة» تنافی وجود داشته باشد و بعد حالا برای حل تنافی مثلاً مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم یا مقید را حمل بر استصحاب می‌کنیم آن بحثهای بعدی پیش می‌آید حالا اینجا می‌خواهیم یک مقداری تعبیر را تعبیر جامع‌تری بگویم نمی‌گویم در مقام بیان تمام الوظیفه، نه در مقام بیان تمام ما یترتب علی الشرط گاهی اوقات متکلّم در مقام بیان تمام ما یترتب علی الشرط هست اینجا یک مفهومی از جمله استفاده می‌شود غیر از مفهوم مصطلح این معنایش این است که این شرط چیزی غیر از جزای مذکور برایش مترتب نیست اما اینکه این جزاء در غیر مورد شرط هست نیست به او کاری ندارد. گاهی اوقات نه متکلّم در مقام بیان موارد جزاء است که چیز روشنش در جایی که مثلاً سؤال می‌کنند «فی أی صورة اغتسل؟» می‌گوید «إن أجنبت فغتسل» که اینجا از این استفاده می‌شود که در غیر صورت اجناب مثلاً غسل واجب نیست «اغتسل فی ...» این اقتضای شرط نیست اقتضای این است که متکلّم در مقام بیان موارد جزاء است حالا اگر به صورت شرط هم نبود اگر گفته بود که «ما الذی لا ینجسه شیء قال کرّ» از این مفهوم استفاده می‌شود به تعبیر آقایان می‌گویند مفهوم تهدید. اینجا هم اگر یک جایی به قرینه‌ای استفاده شد که متکلّم در مقام بیان موارد جزاء است از آن مفهوم اصطلاحی استفاده می‌شود یک موقعی هست نه متکلّم نه در مقام بیان امور مترتب بر شرط است نه در مقام بیان اموری را که جزاء را ایجاد می‌کند هست صرفاً می‌خواهد یک ملازمه‌ای بین شرط و جزاء را بیان کند می‌گوید «إذا کان یوم الجمعة فغتسل» نه می‌خواهد همه احکام روز جمعه را بیان کند کأنّ روز جمعه وظیفه‌ای غیر از غسل نداری نه در این مقام است نه در این مقام بیان این هست که تمام اغسال مستحبی را ذکر کند بخواهد بگوید موارد اغتسل حالا «استحب إذا کان یوم الجمعة استحب الغسل»

نه همه موارد غسل را می‌خواهد بیان کند نه همه موارد احکام یوم الجمعه می‌‌خواهد بیان کند اینجا هیچگونه مفهومی ندارد هر سه این جملات، جملاتی نیست که انسان وجداناً در آنها یک نوع عنایت تجوّز و عدول از قاعده دیده بشود اینها به خاطر اینکه استفاده‌ها ... خود ادوات شرط بر جامع این معانی هست این خصوصیات و ریزه‌کاری‌ها از خصوصیات مقام استفاده می‌شود این است که آیا متکلّم در مقام بیان امور مترتب بر شرط هست یا کرد مقام بیان اموری که جزاء را ایجاد می‌کند هست موارد جزاء، یا اصلاً هیچ یک از اینها نیست در مقام صرفاً ملازمه بین شرط و جزاء هست اینها همه‌شان از خارج است یعنی آن چیزی که ادات شرط می‌رساند اصل الملازمة هست اینکه این شرط این جزاء را به دنبال دارد اما حالا این شرط چیز دیگری را هم به دنبال دارد یا ندارد؟ یا غیر این شرط هم این جزاء را دنبال دارد یا ندارد؟ خود شرط وضعاً به این مطالب دلالت نمی‌کند حاج آقا یک نکته‌ای را در باب مفهوم شرط می‌فرمودند ایشان می‌فرمودند که شرطی که متقدم بر جزاء باشد مفهوم ندارد ولی شرطی که متأخر از جزاء باشد مفهوم دارد من فکر می‌کنم این ضابطه‌ای که حاج آقا فرمودند فی الجمله ضابطه درستی هم هست ولی باید بازگشت بکند نکته‌اش به همان نکته‌ای که من عرض می‌کنم ایشان می‌فرمودند که ما موقعی که معالم می‌خواندیم در معالم برای اثبات مفهوم شرط می‌گوید که «أعط زیداً درهماً إن جاءک» یک چنین تعبیری انکار دارد می‌گوید «أعط زیداً درهماً إن جاءک یجری عند العرف مجری قولک الشرط فی اعطاء زیدٍ مجیئه» و می‌گفتیم ما وجداناً می‌فهمیدیم که خب این قضیه مفهوم دارد و بعد به کفایه که رسیدیم کفایه مثالهایی که می‌زند «إن اجنبت فغتسل»، «إن مسست المیت فغتسل» آدم وجداناً می‌فهمید که این طور جملات مفهوم ندارد هیچگونه تنافیی بین این جملات نیست می‌گفتند بعداً متوجه شدم که تفاوت این دوتا وجدان این هست که یکی‌شان شرط متقدم هست یکی‌شان شرط متأخر هست و مفهوم از آنجا ناشی می‌شود.

عرض من این هست که «أعط زیداً درهماً إن جاءک» یک جابجایی در این صورت گرفته یعنی شرط جایش به طور طبیعی قبل از جزاء است. اینکه جزاء را مقدم داشته چرا جزاء را مقدم داشته؟ شرط جایش قبل از جزاء است به طور معمول، چرا اینجا گفته در این مثال «أعط زیداً درهماً إن جاءک» چرا نگفته «إن جاءک زید فأعطه درهماً» تقدیم جزاء بر شرط یکی از نکات متعارفش این هست که در مقام بیان موارد جزاء برآمده چون می‌خواهد موارد جزاء را بیان کند

پرسش: ... پاسخ: آن هم شبیه همین است مثلاً «أیاک نعبد» کأنّ می‌خواهد بگوید تو را در واقع ...

پرسش: آن وقت عکس نتیجه می‌گیریم یعنی «أعط درهماً فقط» ... پاسخ: نه درهماً مقدم نداشته

پرسش: ... پاسخ: بله. ولی بحث این هست که تیکه‌اش بر این هست که این جزاء در چه موردی ثابت است یعنی می‌خواهد در مقام بیان این هست که جزاء کی هست کی نیست اینکه ما جزاء را مقدم می‌داریم یکی از نکات عرفی برای تقدیم جزاء بیان تیکه بر اینکه موارد جزاء را ما می‌خواهیم بیان کنیم یکی از نکات به اصطلاح تقدیم جزاء این هست که من فکر می‌کنم همین مطلبی که حاج آقا می‌فرمایند فی الجمله مطلب صحیحی هم هست ولی باید بازگشت بکند به اینکه اولاً نکته دیگری برای تقدیم وجود نداشته باشد تقدیم جزاء وجود نداشته و آن هم علتی که مفهوم از آن استفاده می‌شود آن این هست که تقدیم منشأ می‌شود که ظهور پیدا کلام متکلّم در اینکه متکلّم در مقام بیان موارد جزاء است جایی که متکلّم در مقام بیان موارد جزاء باشد از جمله مفهوم استفاده می‌شود فرض کنید.

پرسش: ... یک سری موارد شخصی است مثلاً می‌گوید «إن جاءک زید فأکرمه» ولی مثلاً خطابات شرعی با این یک مقداری فرق می‌کند مثلاً در این مثالی که «إن ظاهرت ...» می‌زنید واقعاً هیچ ظهوری در مفهوم ندارد ولی در آن مثال همین اگر بگوییم «إن جاءک زید فأکرمه» اینجا یک نحوه مفهومی فهمیده می‌شود

پاسخ: حالا من این را می‌خواهم بگویم «اغتسل إن اجنبت» اگر گفتیم «اغتسل إن اجنبت» کأنّ می‌خواهد موارد غسل را بیان کند ولی اگر گفتیم «إذا اجنبت فاغتسل» کأنّ می‌خواهد حکم اجناب را بیان کند ولی اگر گفتیم «إذا اجنبت فاغتسل» کأنّ می‌خواهد حکم اجناب را بیان کند وقتی جنب شدی چه کنی؟ وقتی جنب شدی چه باید بکنی؟ اما اینکه بخواهد موارد غسل را بیان کند در جایی که شرط سر جای خودش هست اصلاً ظهور در این ندارد که در مقام بیان موارد جزاء است ولی وقتی جزاء مقدم می‌شود یکی از نکات متعارف این تقدیم، نکته تقدیم و مقدم کردن جزاء بر شرط این هست که می‌خواهد موارد جزاء را بیان کند

پرسش: خودش یعنی بگوید ... پاسخ: بله خودش

پرسش: ... پاسخ: یکی از نکاتی که گاهی اوقات باعث می‌شود حتی در موارد تقدیم هم مفهوم استفاده نشود پاسخگویی به سؤال سائل هست.

پرسش: حاج آقا اگر بدواً هم بگوید «اغتسل إن اجنبت» این هم باز بستگی دارد دیگر بستگی دارد که مثلاً در مقام چی باشد پاسخ: خب همین را می‌خواهم بگویم چرا اینها مقدم نشود؟ چرا؟

پرسش: این هم مثل مفهوم وصفش هیچ فرق نمی‌کند ... پاسخ: نه «اغتسل إن اجنبت» بحث سر این هست چرا «اغتسل» باید بگوید «إذا اجنبت فاغتسل»

پرسش: خب مثل همان مفهوم وصف هست ... پاسخ: به مفهوم وصف ربطی ندارد

پرسش: می‌خواهم بگویم این هم فی الجمله در می‌آید که برای هر چیزی نباید غسل کرد شاید این که قید کرده گفته اگر این طوری شدی ... پاسخ: نه بحث قید کردن نیست

پرسش: ... پاسخ: نه بحث این نیست که چرا اغتسل را مقید کردی به «إذا اجنبت» که آن مفهوم سالبه جزئیه. بحث این است که چرا اغتسل را مقدم داشتید؟ چرا نگفتید اگر این قضیه اتفاق افتاد این کار بکند؟ می‌گوید این کار را بکند اگر این اتفاق افتاد. چرا جزاء را مقدم داشتی؟ مقدم کردن جزاء نیاز به توجیه دارد یعنی بر خلاف روش اولیه تکلم هست این تقدیم جزاء یکی از نکات متعارف علتی که جزاء را مقدم می‌کنیم برای اینکه در مقام بیان جزاء هستیم می‌خواهم عرض کنم که مطلب حاج آقا همین طور است به عنوان یکی از علتهای متعارف تقدیم جزاء این هست البته عرض کردم گاهی اوقات نکات دیگری ممکن است برای تقدیم جزاء وجود داشته باشد مثلاً حتی ممکن است نکات لفظی وجود داشته باشد مثلاً یک شاعری دارد شعر می‌گوید برای این قافیه‌اش جور بشود جزاء را مقدم داشته یا در آیات قرآنی جزاء مقدم داشته شده برای اینکه آن تناسب آیاتی که در آخر آیات هست آنها رعایت بشود این طور چیزهای وجود دارد که گاهی اوقات لفظی و امثال اینها منشأ تقدیم جزاء بر شرط می‌شود ولی یکی از نکات متعارفی که این طور نکات نباشد کلام ظهور پیدا می‌کند در اینکه متکلّم تقدیم جزاء را به خاطر این است که افهام کند که من در مقام بیان موارد جزاء هستم این اتفاق می‌افتد خب حالا بیاییم با توجه به این نکته در آیه شریفه به نظر می‌رسد آیه شریفه هیچ ما شاهدی نداریم که در این آیه شریفه خداوند در مقام بیان مواردی که از خبر باید تحقیق بشود باشد این در مورد این نیست که چه خبری باید تحقیق بشود چه خبری نباید تحقیق بشود هیچ در این مقام نیست یک اتفاقی افتاده یک خبری یک فاسقی آورده خداوند سبحان می‌خواهد بگوید این خبر فاسق نباید به آن عمل می‌شده حالا آن نکته اولی که عرض می‌کردم که منشأش چی هست آن را کنار بگذارید آن مهم نیست می‌گوید در مورد این خبر فاسق شما می‌خواستید بدون تحقیق به مفادش عمل کنید می‌گوید نه خبر فاسق نباید بدون تحقیق عمل بشود اما آیا مواردی که تحقیق در مورد خبر لازم است و مواردی که تحقیق لازم نیست کدام است؟ آیه در این مقام نیست اصلاً. این است که این آیه اصلاً هیچ ظهوری در مفهوم شرط از آن استفاده نمی‌شود این در مقام بیان ملازمه بین شرط و جزاء

است نه حتی هیچ گونه مفهوم، نه مفهوم به این معنی که بخواهد بگوید تمام وظائفی که در مقابل مجیئ فاسق هست را می‌خواهد بیان کند نه در مقام بیان آن، این شبیه «إذا کان یوم الجمعة استحب الغسل» است می‌گوید «إذا جاء الفاسق بخبر فخبره ... حجة» این طوری ... اما اینکه حالا هنگام مجیئ فاسق به خبر ممکن است چیزهای دیگری هم وظائف دیگری هم اینجا وجود داشته باشد این در مقام بیان آنها نیست می‌خواهد بگوید ... چون یک قضیه خارجیه اتفاق افتاده آن قضیه خارجیه این بوده که انتظار بوده به این خبر عمل بشود این می‌گوید که این انتظار شما انتظار بی‌جایی است این است که من به نظرم این آیه اصلاً مفهوم شرط در این، جا ندارد اگر شرط هم مفهوم داشته باشد حالا این را به اجمال می‌گذارنم اشکال مرحوم شیخ در مورد اینکه این شرط مسبوق برای بیان موضوع هست به نظر اشکال کاملاً واردی می‌آید مرحوم آخوند اینجا می‌گویند چون مفاد آیه این هست که نبأ فاسق را اگر فاسق بیاورد خلاصه از آن تحقیق کنید موضوع نبأ فاسق است مرحوم آخوند موضوع را مطلق نبأ قرار داده‌اند می‌گویند نبأ اگر آورده‌انش فاسق باشد از آن تحقیق کنید اگر آورده‌اندش فاسق نباشد از آن تحقیق نکن این هیچ ظهور در این آیه ـ حالا نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم که چطوری تشخیص می‌دهیم موضوع جمله چیست به خصوص یک نکته‌ای در این آیه شریفه وجود دارد که نبأ به صورت نکره ذکر شده یعنی نبأ مفروغ الوجود نیست تحقق نبأ با آوردن فاسق محقق می‌شود یک موقعی هست که نبأ را مفروغ الوجود می‌گوییم، می‌گوییم این النبأ إن کان الجائی به فاسقاً فتبیوا خب اینجا بگویید این نبأ مفروغ الوجود هست دو حالت دارد یا حالتی هست که جائی به نبأ فاسق است یا حالتی هست که جائی به نبأ‌عادل است. این طور نیست. اینجا نبأ به نحو نکره ذکر شده و وجود خارجی برای نبأ فرض نشده وجود پیدا کردن نبأ اصلاً به این هست که فاسق او را بیاورد، بیاورد یعنی محقق کند نبأ را یعنی اگر فاسق نبأی را محقق کند از آن نبأ تحقیق کنید اینجا ما بخواهیم بگوییم که موضوع مطلق النبأ هست اصلاً وجهی ندارد اگر حالا عرض کردم اگر جمله این بود «إن جاء فاسق بالنبأ فتبینوا» اینجا شما ممکن بود بگویید که یک خبر خارجی

مفروغ الوجود هست اینجا خب ممکن بود باز آنجا بحث بکنیم که طبیعی نبأ موضوع هست و شرطش مجیئ فاسق به آن نبأ هست ولی اینجایی که نبأ به صورت نکره ذکر شده باشد آوردن فاسق اصلاً وجود دهنده نبأ هست و در این صورت هیچ نکته‌ای به نظر نمی‌رسد که اصلاً بشود موضوع را نبأ قرار داد بلکه نبأ فاسق موضوع هست یعنی نبأی که به وسیله فاسق آورده شده آن موضوع هست و این موضوع وقتی فاسق نیاورد اصلاً تحقق ندارد شبیه «إن رزقت ولدا فأختنه» هست که انتفاع حکم با انتفاع شرط عقلی است و به مفاد مفهوم شرط ارتباطی ندارد مرحوم آخوند ... اینجا حالا یک بحثهای مفصلی مرحوم آقای صدر دارند که بحثهای خوبی هم هست من حالا عنوانش را فقط اشاره کنم وارد بحثش نشوم بحث اینکه این موضوعی که ما می‌گوییم باید این موضوع هنگامی که شرط منتفی می‌شود وجود داشته باشد تا بحث مفهوم پیش بیاید این موضوع، موضوع شرط نیست موضوع جزاء است یعنی موضوع آن حکمی هست که در جزاء هست نه موضوع شرط، اینجا حالا سه‌تا موضوع وجود دارد آقای حائری در حاشیه این مطلب را یک قدری باز‌تر شده آن این است که یک موضوع جمله شرطیه داریم یک موضوع شرط داریم یک موضوع جزاء داریم موضوع جمله شرطیه آن ممکن است باشد ممکن است نباشد موضوع شرط، یعنی آن چیزی که در شرط موضوع است «إن جاءکم فاسق» آن خب یک فاسق و نبأ و اینها موضوع آن شرط هستند نه موضوع جمله شرطیه نه موضوع شرط اینها هیچکدام ملاک نیستند موضوع جزاء هستند البته آقای صدر استظهار کرده در بعضی از تقریراتش که نبأ‌به طور کلی موضوع جزاء است خب این بحث در گرفته که آیا این مطلب درست است یا درست نیست؟ بحثهای مفصلی هم در تقریرات آقای هاشمی هست و حاشیه تقریرات هم تقریرات آقای حائری و حاشیه تقریرات هست که آنها را دیگر من وارد بحثش نمی‌شوم چون اصل ما مفهوم شرط را منکر هستیم دیگر فعلاً نیازی نمی‌بینم وارد آن بحثها بشویم.

خلاصه ما اولاً: مفهوم شرط را قائل نیستیم. ثانیاً: اگر مفهوم شرط را هم قائل باشیم اینجا دلیلی نداریم که موضوع حکم ما مطلق نبأ باشد و آوردن فاسق به آن نبأ شرط باشد نه موضوع اگر نگوییم ظهور در این معنی دارد لااقل این احتمال وجود دارد که موضوع نبأ‌الفاسق باشد و نبأ الفاسق اگر موضوع شد انتفاع این موضوع از نوع با عدم مجیئ فاسق از باب سالبه به انتفاع موضوع هست و نبأ‌عادل اصلاً در موضوع قضیه داخل نبوده تا تبیّن و عدم تبیّنش در این جمله پرداخته بشود. این هم از این مطلب.

خب یک اشکال دیگری، مرحوم شیخ دوتا اشکال به آیه نبأ کرده یک اشکال همین اشکال اینکه این شرط برای مسبوق برای بیان موضوع هست اشکال دوم اشکال تعلیل است. اشکال تعلیل یک اشکال بسیار قدیمی هست در عدّه شیخ طوسی این اشکال وارد هست حالا من مراجعه نکردم قبل از عدّه چون این استدلال قبل از عدّه در کتابهای عامه و اینها هم مطرح هست آنها گفتند که اگر ظهور بدوی جمله شرطیه در مفهوم‌داری هم باشد اینجا ظهور تعلیل یعنی تعلیل ما اقتضاء می‌کند که خبر عادل غیر علمی هم حجت نباشد البته تقریبی که مرحوم شیخ در عدّه دارد می‌خواهد بگوید که این آیه اجمال دارد بین صدر و ذیلش البته ایشان منکر مفهوم شرط است ایشان مفهوم شرط را قبول ندارد می‌گوید شرط مفهوم ندارد ولی می‌گوید اگر شرط مفهوم داشته باشد ذاتاً در این آیه بین صدر و ذیل تهافت هست چون ذیل می‌گوید «أَنْ تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ» این «أَنْ تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ» اقتضاء می‌کند که شما کاری از روی جهالت هست باید انجام ندهید جهالت عدم علم است در خبر عادل واحد هم عدم علم وجود دارد خب این طوری اشکال مطرح کرده‌اند خب در پاسخ این مطلب مرحوم آخوند فرموده که اینجا جهالت به معنای ... این اشکال در صورتی وارد می‌شود که شما جهالت را به معنای عدم علم بگیرید ولی هیچ این مطلب ادعاء که جهالت اینجا به معنای در مقابل عقل است یعنی کار سفیهانه انجام دادن این احتمالش کاملاً بجا هست و امثال اینها. پس بنابراین این منافات با حجیّت خبر

عادل ندارد خب اینجا در تحلیل این قضیه اول یک نکته‌ای را عرض بکنم آن این است که یک موقعی شما می‌گویید که جهالت احتمال دارد به معنای کار سفیهانه کردن باشد و همین احتمال باعث می‌شود که بشود به این خبر تمسک کرد یک موقعی این هست یک موقعی استظهار می‌کنید می‌گویید نه جهالت معنایش اصلاً در این آیه کار سفیهانه انجام دادن است این دو مدل تقریب با همدیگر بحثش فرق دارد باید جداجدا بحث بشود. اینکه شما می‌گویید که همین که احتمال داشته باشد که جاهل جهالت به معنای یک کار سفیهانه کرده این باعث می‌شود که به این آیه بشود تمسک کرد به نظر می‌رسد این مطلب ناتمام باشد چون به هر حال اگر تعلیل مجمل شد اجمال تعلیل به معلل سرایت می‌کند چون تعلیل و معلل قرینه متصله هستند قرینه متصله اجمال هم داشته باشد این اجمال باعث می‌شود که حکم معلل ما مجمل بشود و نشود تمسک کرد ما باید اثبات کنیم که جهالت به معنای کار غیر عاقلانه کردن است این نکته را ضمیمه بکنم تردیدی نیست که جهالت به معنای عدم علم یکی از معنایش عدم علم هست این طور نیست که جهالت معنایش منحصر باشد در کار سفیهانه انجام دادن فوقش این است که یکی از معانی جهالت شما می‌گویید کار سفیهانه انجام دادن است انحصار معنای جهالت بر کار سفیهانه انجام دادن که استفاده نمی‌شود. پس بنابراین حالا این را باید دقت کرد به چه قرینه‌ای؟ اول جهالت معنایش چی هست؟ آیا اصلاً جهالت به معنای کار سفیهانه انجام دادن آمده؟ یا نیامده اگر هم آمده به چه دلیل در اینجا آیه این طوری هست این نکته‌ای است که إن‌شاء الله فردا در موردش صحبت می‌کنیم. یک موارد جهالت را در روایات ملاحظه بفرمایید بعد تحلیل اینکه آیا این دو معنای جهالت اینها اشتراک لفظی است؟ یا مسئله چیز دیگری هست؟ که إن‌شاء الله فردا در موردش صحبت می‌‌کنیم ما بحث آیه نبأ را نمی‌خواهیم زیاد طول بدهم شاید فردا آیه نبأ را بحثش را ببندیم برویم آیه دیگر.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»